۴۴. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۵/۲۹)

سال تحصیلی (۱۴۰۱-۱۴۰۰) - شنبه، ۲۹ مرداد ۱۴۰۱

- پیشگفتار (خلاصه)
- احتمال قرائت به معنا در نقل ابن عبدالبر از ابی بن کعب
- عبارات فیض کاشانی در نقد الاصول؛ نفی تواتر قرآن در موارد اختلافی قراء
- قرائات سبع بازتاب قرائت قراء امصار در کتاب السبعة ابن مجاهد
- دو کتاب در شواذ قرائات سبع ومعنای صحیح انتساب شاذ به قراء سبع
- تواتر قرائات سبع
- اصطلاح قرائات سبع صغری
- اصطلاح قرائت، روایت و طریق درعلوم قرآنی
- عشر صغری برگرفته از همان بیستویک طریق در سبع صغری
- عشر کبری تعدی از بیستویک طریق به هشتاد طریق
- پنج نوع قرائت
    - ۱و۲) متواتر و مشهور
    - ۳ و ۴ و ۵) قرائت آحاد و شاذ و موضوع
    - ۶) مدرج
- تصویر سبع وسطی و کبری
- اعتبار قرائت مشهور با سند صحیح نزد ابن جزری
- اشتباه در انتساب نفی تواتر به فخر رازی
- قرائات مشهوره در ورای عشره
- تصویر تواتر در بیستویک طریق چهارده روایت
- اهمیت آشنایی با علوم در طفولیت

پیشگفتار (خلاصه)

احتمال قرائت به معنا در نقل ابن عبدالبر از ابی بن کعب

شاگرد: در کتاب ابن عبد البر آمده:

> عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنْ أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ أَنَّهُ كَانَ يَقْرَأُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انْظُرُونَا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَمْهِلُونَا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَخِّرُونَا لِلَّذِينَ آمَنُوا ارْقُبُونَا وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ أَنَّهُ كَانَ يَقْرَأُ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا (فِيهِ) مَرُّوا فِيهِ سَعَوْا فِيهِ كُلَّ هَذِهِ الْأَحْرُفِ كَانَ يَقْرَؤُهَا أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ..[1]

یعنی اینها نقل به معنا بوده؟ چون می‌گوید «کل هذه الاحرف»، احتمال دارد که تمام اینها را پیامبر قرائت کرده است.

استاد: ما باشیم و ظاهر این عبارت و قرائتی که متداول بوده، ظاهرش این است که همه اینها را شنیده است. نه اینکه مثل انس تصریح کند که من اینها را مرادف آورده‌ام. بلکه همه اینها را شنیده است. ولی مانعی هم ندارد؛ از بعضی از روایاتی که ابی شنیده بود، او هم مثل انس نقل به معنا و مرادف آوردن اختیاری را جایز می دانسته است. این خلاف ظاهر است. لذا علامه طباطبائی برای مصاحف هم فرمودند. فرمودند این صحابه بزرگی که مقری بودند خودشان چند مصحف داشتند. هر مصحفی با مصحف دیگر اختلاف داشته است و همه آنها را هم از حضرت شنیده بودند. در مهر تابان –نه در المیزان- از ایشان نقل شده بود. روز چهارشنبه هم مشغول عبارت مرحوم فیض بودیم. امروز هم یک عبارتی از ایشان دیدم که خدمت شما می‌خوانیم.

شاگرد: شما قرینه‌ای دارید که اینها نقل به معنا بوده است؟ چون ظاهرش قرائت است.

استاد: ظاهرش همین است.

شاگرد: قرینه‌ای که دارید که اینها نقل به معنا بوده است؟

استاد: در صفحه‌ای که صحابه مرادف می‌آوردند از ابی مطلبی را آورده‌ام. اما الآن یادم نیست. باید به آن نگاه کنم.

شاگرد: همین مطلب است. همین نقل را از ابی آورده بودید.

استاد: اینکه خودش مردد است. اگر این باشد قابل بحث است.

شاگرد: شما این را در همان صفحه‌ای آورده‌اید که تا دو قرن نقل به معنا می شده.

استاد: خب، در بحث علمی محتملات هم وسط می‌آید، ما محتمل را می‌آوریم تا بعداً با ادامه بحث معلوم شود که این محتمل محقق هست و شاهدی برای آن مورد هست یا نیست.

شاگرد: خود این عبارت این احتمال را به ذهن می‌زند که نقل به معنا بوده باشد. یعنی به‌گونه‌ای نیست که آن طرفش ظاهر قوی باشد.

استاد: خود ابن عبد البر چیزی نگفته؟

شاگرد: من تا آخر خوانده‌ام چیزی نگفته است.

استاد: البته قبل و بعدش می‌گوید که صحابه چه کار می‌کردند.

شاگرد: فقط می‌گوید: «هذا معنى الحروف المرادة بهذا الحديث»، حدیث هم حدیث استزاده است.

---

[1] التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد ج8ص۲۹۱

عبارات فیض کاشانی در نقد الاصول؛ نفی تواتر قرآن در موارد اختلافی قراءِ

استاد: با اجازه شما عباراتی که چهارشنبه از مرحوم فیض خواندم را دوباره عرض می‌کنم. نقل دیگری هم از کتاب ایشان هست که در نرم‌افزار جامع اصول آورده‌اند. کتاب نقد الاصول الفقهیه. حال من عبارت ایشان را می‌خوانم. ظاهراً یک چاپ کنگره دارد که آدرس این مطلب صفحه شانزدهم آن می‌باشد. اما آن چه که در نرم‌افزار هست چاپ انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد است. آن جا صفحه بیست و هفتم است. مرحوم فیض در آن جا دارند:

> مباحث الأدلّة الشرعيّة
>
> القول فی الكتاب و فيه ثلاثة اصول
>
> اصل: القرآن متواتر لتوافر الدواعی علی نقله. و البسملات فی محالّها أجزاء منه لإجماعنا و تظافر النصوص به عن ائمّتنا- عليهم السّلام[1]

این شروع کلام ایشان است که قرآن کریم متواتر است. عرض کردم از چیزهای جا گرفته بین علماء و فقهای شیعه، از زمان شیخ مفید این بوده که قرآنیت قرآن به تواترش است. به قطعیتش است. یعنی خیلی روشن است. من عرض کردم حتی یک مورد هم پیدا نکردم. قرن دهم به بعد که فرمایش مرحوم فیض شروع می‌شود حساب دیگری دارد. و الا من عبارت شیخ مفید را خواندم، ایشان فرمودند که قرآن باید متواتر باشد. عبارت شیخ الطائفه در خلاف را خواندم، ایشان فرمودند قرآن باید متواتر باشد. ظاهراً هنوز عبارت سید مرتضی را نخوانده‌ام. ایشان هم فرموده‌اند. و دیگران... .

ایشان هم از همان باب که یک چیز مسلم جا افتاده در فقه است، می‌فرمایند: «القرآن متواتر». بعد هم نکاتی را دارند. من آن‌ها را رنگی کرده‌ام. اگر مراجعه بفرمایید نکات مورد نظر من را می‌بینید. مثلاً ایشان راجع به «بسم الله» می‌فرمایند:

> و ما زعمه جماعة من الأصحاب- طاب اللّه ثراهم- من وحدة سورتی الضحی و أ لم نشرح كذا الفيل و لإيلاف لدلالة بعض الأخبار عليه فغير محقّق. لانّا لم نجد ذلك الخبر فی شيء من الاصول و لا نقله ناقل فی كتب الاستدلال، بل بعض

> الأخبار من طريقان صريح في التعدّد مع انّهما مثبتان في المصاحف و سوريتين.و امّا الاستدلال عليه بوجود الارتباط المعنوي بين كلّ و صاحبتها و بقول الأخفش و الزجاج انّ الجار في قوله تعالى لإِيلافِ قُرَيْشٍ متعلّق بقوله عزّ و جلّ- فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مأْكُولٍ و بعدم الفصل بينهما في مصحف أبيّ بن كعب فمرفوع بأنّ الارتباط موجود بين كثير من السوّر الّتي لا خلاف بين الامّة في تعدّدها، فليكن هذا من ذلك. و كلام الأخفش لا ينهض حجّة في امثال هذه المطالب، مع أنّه لا مانع من تعلّق الجار بقوله سبحانه: فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هذَا الْبَيْتِ. و عدم الفصل في مصحف ابيّ لعلّه سهو منه، على أنّه لا يصلح لمعارضة ساير مصاحف الأمّة.ثم المشهور تواتر قرائات السبع، و أضاف الشهيد- رحمه اللّه- الثلاثة الباقية.[2]

«و عدم الفصل في مصحف ابيّ لعلّه سهو منه». اینها نکات قشنگی است. یعنی میگویند که در مصحف ابی «بسم الله» بین دو سوره نیست؛ سوره «ضحی» و «الم نشرح». ایشان میگویند این سهو او است، نه اینکه نباشد. زیرا نمیتوان با مصاحف عامه مبارزه کند؛ **«علی أنّه لا يصلح لمعارضة ساير مصاحف الأمّة»**. بعد میگویند:**«ثم المشهور تواتر القرائات السبع، و أضاف الشهيد- رحمه اللّه- الثلاثة الباقية»**؛ شهید اول سه قرائت دیگر را هم اضافه فرمودند. فرمودند عشر متواتر است.

شاگرد: اینکه میفرمایند قرآن متواتر است و اینکه میگویند مشهور میگویند سبع متواتر است، با هم تناقض ندارد؟ دراینصورت کدام قرآن متواتر است؟ کدام یک از قرائات متواتر است؟

استاد: نسبت به فرمایش شما قسمتی را عرض کردم و هنوز مفصلش مانده است. فخر رازی در تفسیر مفاتیح الغیبش مکرر در مکرر تأکید میکند که قرآن باید متواتر باشد. علماء قبل از او هم همینطور میگفتند. ابوشامه که متخصص این فن بود، در المرشد الوجیز در اسناد و تواتر قرائات سبع اشکالی کرد. اشکالی که باید عبارتش را مفصل بخوانیم. در اینجا بود که بدر الدین زرکشی در البرهان فی علوم القرآن تلاش کرد که جواب ایشان را بدهد. همین فرمایش شما را میگوید. میگوید: «وَاعْلَمْ أَنَّ الْقُرْآنَ وَالْقِرَاءَاتِ حَقِيقَتَانِ مُتَغَايِرَتَانِ[3]». پس ملازمه ای ندارد که اگر قرآن بخواهد متواتر باشد، حتماً قرائات هم باید متواتر باشد. اتفاقا بعد خودش اشکال میکند.

شاگرد: مگر قرآن بهغیراز این قرائت ها است؟ اگر قرآن متواتر است حتماً باید یکی از اینها باشد.

استاد: بله، حتماً باید یکی از اینها باشد. حال آیا ملازمه ای دارند یا نه؟! مرحوم فیض میخواهند جوابی بدهند. صحبت من هم همین است که این سر میرسد یا نه.

ببینید آنها میگویند که مواد قرآن متواتر است. من نسبت به اینکه اولین شخصی که ادعای «القرآن و القرائات حقیقتان متغایران» را داشته، سؤالی را مطرح کردم. فعلاً شخصی که ما میدانیم بدر الدین زرکشی است در کتاب البرهان فی علوم القرآن. به نظرم در ۷۹۴ وفات کرده است. در پایان قرن هشتم بوده است. با ابن جزری معاصر بوده است. ایشان این را مطرح کرده است. شاید هم اولین نفر باشد. من عرض کردم این تلاشی از ناحیه او بوده تا اشکالی که فخر رازی داشت –که به نظر خودش اشکال مهمی را مطرح کرده- و اشکالی که ابو شامه در فن خودش داشت را جواب بدهد؛ ایشان به این صورت راه حلی را ارائه داد. تا آن جایی که میدانیم اولین شخص ایشان است. بعد هم عده ای آن را گرفته اند.

عرض کردم دکتری هست که استاد دانشگاه سعودی و ... است، دکتر صالح محیسن؛ ایشان استاد مدرس و نویسنده کتاب در موضوع قرائات است. همین چیزی که سالها در ذهن من بود را از ایشان دیدم. خوشحال شدم. دیدم ایشان میگویند این چه چیزی است که زرکشی درآورده است؟! ان القرآن و القرائات حقیقتان متغایران؟! این اصلاً حرف درستی نیست. او این را در کرده است. البته بعدی ها حرف دکتر محیسن را نپذیرفتهاند. چرا؟ چون بعد از اینکه زرکشی گفته این حرف در فضاهایی تکرار شده است. در فضای کلاس علوم قرآنی جا گرفته است. وقتی جا گرفته به این زودی یک نفر نتوانسته آن را در کند. ولی در ذهن قاصر طلبگی من این است که این تلاش زرکشی برای همین بوده که این بحران را حل کند. آن وقت هم یک چیزی گفته که محامل مختلفی دارد. خب قرآن را چه چیزی میگویی؟ خودش یک چیزی گفته و دیگران چیز دیگری گفتهاند.

مثلاً قبلاً عبارت مرحوم آقای خوئی را در البیان خواندیم. ایشان گفتهاند اینکه میگویند قرآن متواتر است، به چه معنا است؟ یعنی مواد کلمات متواتر است. اما هیئات نه. خب این یک بیان است. مثلاً «ملک یوم الدین» و «مالک یوم الدین». میدانیم «م»،«ل» و «ک» که مادهٔ کلمه است در کلام خدای متعال هست و کلمه «صاحب» نبوده. اما اینکه بر وزن فاعل یا فَعِل است متواتر نیست. ایشان اینطور معنا کردهاند. سه-چهار وجه دارد در اینکه قرآن کریم را چطور معنا کنیم. مرحوم فیض هم در اینجا چنین چیزی را دنبال میکند. میگویند یک مادهٔ داریم. ایشان میخواهند به این صورت حل کنند؛ میفرمایند با اینکه قرآن متواتر است اما لازم نیست که همهٔ موارد اختلاف قرائات متواتر باشد. حالا به آن جا بررسی تا ببینیم که چه کار میکنند. ایشان به این صورت فرمودهاند: **«ثم المشهور تواتر قرائات السبع، و أضاف الشهيد- رحمه اللّه- الثلاثة الباقية»**؛ شهید هم سه قرائت را اضافه کردهاند.

عرض کردم بعد از شهید اول تا جایی که در ذهن من است، تنها دو نفر با ایشان همراهی کردهاند. حرف شهید را تعظیم کردهاند. محقق ثانی و شهید ثانی رضوان الله علیهما! این دو نفر با شهید اول همراهی کردهاند و تواتر عشر را تقویت کردهاند. اما بعد از این دو بزرگوار اینطور نیست. مقدس اردبیلی و صاحب مدارک را دیدی که اشکال کردهاند و در عشر همراهی نکردهاند. با اینکه در سبع مشکلی نداشتند در عشر معیت نکردند. این مباحثه ما هم هفت-هشت سال است که طول کشیده است.

چیزی که حاصل این مباحثه ما بوده این است: اوائل میخواندیم؛ مرحوم شیخ انصاری هم در رسائل آوردند که شهید اول ادعای تواتر عشر را فرمودند. میگفتیم خب شهید فرمودهاند. یک مقدار که جلوتر آمدیم میگفتیم این چه حرفی است که شهید در تواتر عشر میگویند! حتی من بروخورد کردم و دیدم برخی از اساتید علوم قرآنی در یک سمیناری میگویند اینکه شهید اول در ذکری میگویند «لثبوت تواتر العشر»، سهو القلم است یا اینکه شهید از ابن جزری متأثر است. خیلی عجیب است! حاصل مباحثه ما این است که الآن ذهن ما در این اضافه، خیلی تفاوت دارد. آن هم فقط یک کلمه است. یعنی واقعاً عرض میکنم. الآن که عرض میکنم شهید عشر را گفتهاند، آن چه که ذهنیت من است این است که شهید خیلی چیزها میدانستند که این را گفتهاند. شهید جزاف گو نیستند. قبلاً واقعاً این در ذهن من اینطور نبوده. دیدی در فضای علمی میگوییم خب شهید هم ادعای تواتر کردهاند. میگوییم صاحب غنیه ادعای اجماع کردهاند. سید مرتضی در اینجا ادعای اجماع دارند. ذهن فقهی این بود. میگوییم شهید در اینجا ادعای تواتر کردهاند. همین! یک انس ذهنی کلاسهای سابق است.

اما بعد از این همه مباحثه الآن دید من این است که شهید در این فضا با جاهای دیگر فرق دارد. در این فضا درسش را خواندهاند. خیلی چیز میدانند که من نمیدانم. این تفاوت دارد. در این فضا ادعای تواتر شهید متفرع بر این است که خیلی چیز میدانند که من طلبه نمیدانم. لذا اینکه بگوییم ادعای تواتر کردهاند و خودشان میدانند، درست نیست. این جور نیست. لذا عرض کردم که چرا محقق ثانی و شهید ثانی با شهید اول همراهی کردهاند، به این خاطر بوده که محیط این دو

بزرگوار محیطی بوده که از بچگی درس اقراء داشته‌اند. یعنی به جلسات اقراء می‌رفتند و نزد مقری می‌نشستند، او می خوانده و گوش می‌دادند، دوباره نزد او ادا می‌کردند و بعد اجازه می‌دادند. لذا شهید ثانی خودشان با قلم خودشان در شرح حالشان فرمودند من دو بار قرائات سبع را فراگرفتم. اسم استادها را می‌برند و می‌گویند من نزد این مقری و آن مقری همه قرائات سبع را دیدم. بعد می‌گویند قرائات عشر را هم شروع کردم اما تمام نشد. شاید تا سوره انفال بوده. موانع پیش آمده. کسی که چنین کارهایی را کرده می‌فهمد که شهید جزاف گو نیست. لذا تقویت می‌کند. اما بعد از این بزرگواران متأسفانه اینطور نبوده است.

الآن همین کتاب نقد الاصول فیض را که می‌خوانم، خودشان تاریخش را فرموده‌اند. در شرح کتاب هست. بیست و هفت سال بوده‌اند که این کتاب را نوشته اند. فیض انابغه دهر هستند. بیست و هفت سالگی این کتاب را نوشته اند. شرح آخوند ملاصدرا که به اینجا نرسیده است. به کتاب القرآن و روایات بحث ما نرسیده. همان کتاب الحجه رسیده‌اند. اینجا ها را شرح نکرده‌اند. علاوه اینکه ده سال بعد از بیست و هفت سالگی فیض است. مرحوم فیض این کتاب را حدود ۱۰۳۴ نوشته اند. صاحب اسفار می‌فرمایند تمام شرح کافی‌شان در ۱۰۴۴ است. یعنی بین اینها ده سال فاصله بوده. آخوند بعداً شرح را نوشته اند و به اینجا هم نرسیده اند. معلوم می‌شود مرحوم فیض جلوتر از شرح استادشان اینها را داشته‌اند.

حال که ما این عبارت را می‌خوانیم سریع می‌فهمیم که چه کسانی را می‌گویند. «**ثم المشهور تواتر قرائات السبع**»؛ مشهور فقها.«**و أضاف الشهيد- رحمه اللّه- الثلاثة الباقية**»؛ شهید فرمودند که عشر متواتر است.

> و قيل: المتواتر ما كان من جوهر اللفظ كملك و مالك دون ما كان من قبيل الهيئة كالمدّ و الامالة.و نقل عن جماعة من القرّاء انّهم قالوا: ليس المراد بتواتر السبع و العشر انّكلّما ورد من هذه القراءات متواتر، بل المراد انحصار المتواتر الآن فيما نقل من هذه القراءات، فانّ بعض ما نقل من السبع شاذ فضلا عن غيرها.
>
> قيل: هذا مشكل جدّا، لانّ المتواتر لا يشتبه بغيره كما يشهد به الوجدان.
>
> قلت: و يلزم أن لا يكون بينها و بين الشواذ فرق نافع و هو كما ترى.
>
> ثمّ في الشواذ قولان: فقيل لا عمل عليها لأنّها لو كانت قرآنا لتواترت؛ و قيل هي كالأخبار الآحاد. و للبحث في الكلّ مجال واسع. فالولى أن يقال بتواتر القدر المشترك بين الكلّ لأنّه المتيقّن[4]

«**و قيل: المتواتر ما كان من جوهر اللفظ كملك و مالك دون ما كان من قبيل الهيئة كالمدّ و الامالة**»؛ این «قیل» برای شیخ بهائی است. شیخ بهائی در کتبشان قائل هستند در اختلاف قرائاتی که معنا تغییر می‌کنند متواتر هستند. اما اختلاف قرائتی که به مد و نحوه ادا است متواتر نیست.

«**و قيل: المتواتر ما كان من جوهر اللفظ كملك و مالك**»؛ که معنا تغییر می‌کند. «**دون ما كان من قبيل الهيئة كالمدّ و الامالة**»؛ این فرمایش شیخ بهائی در تفسیر العروه ایشان است. شاید هم در مواضع دیگری فرموده باشند.

«و نقل عن جماعة من القرّاء»؛ این ناقل، جناب صاحب مدارک هستند. ولی جدشان شهید ثانی این را در المقاصد العلیه داشتند.**«انّهم قالوا: ليس المراد بتواتر السبع و العشر انّكلّما ورد من هذه القراءات متواتر، بل المراد انحصار المتواتر الآن فيما نقل من هذه القراءات»**؛ اینکه می‌گویی‌م قرآن متواتر است، به این معنا نیست که همه اینها متواتر است. بلکه یعنی متواتر در اینها موجود است.«فانّبعض ما نقل من السبع شاذ فضلا عن غيرها».

«قيل»؛ این قیل برای خود صاحب مدارک است.**«هذا مشكل جدّا»**؛ چرا؟ عرض کردم چون فرموده‌اند اجماع داریم که قرائات سبع را می‌توان خواند. خب اگر در آنها شاذ باشد، چطور می‌توانیم آن را بخوانیم؟! ادعای این قراء که می‌گویند برخی از قرائات سبع شاذ هستند، مشکل است.**«لانّ المتواتر لا يشتبه بغيره كما يشهد به الوجدان»**؛ خلاصه متواتر هست ای نیست؟ اگر متواتر باشند که همه می‌فهمیم. دیگر قراء نباید به ما بگویند که برخی از آنها شاذ است. اگر هم متواتر نیست پس چطور اجماع داریم که همه اینها جایز است. این «مشکل» را ایشان فرمودند. مرحوم فیض به حرف صاحب مدارک اضافه می‌کنند:

«قلت: و يلزم أن لا يكون بينها و بين الشواذ فرق نافع و هو كما ترى»؛ اگر بگوییم برخی از سبعه و عشره شاذ است، پس دیگر فرقی بین اینها و شاذی که جزء اینها نیست، نیست.

«ثمّ في الشواذ قولان»؛ دو قول را می‌گویند و بعد می‌گویند:**«و للبحث في الكلّ مجال واسع»**؛ اینجا منظور من است.**«فالوالي أن يقال بتواتر القدر المشترك بين الكلّ لأنّه المتيقّن»**؛این مختار ایشان است که چه‌رشنبه عبارتشان را از تفسیر صافی هم خواندم. ایشان می‌گویند تواتر قرائات داریم ای ندا‌ریم؟ ندا‌ریم. بله آن چیزی که مشترک بین همه قراء است، متواتر است. ولی هر کجا اختلاف کردند دیگر متواتر نیست.

---

[1] نقد الأصول الفقهيّة، ص: ۲۷

[2]همان ۲۸

[3]البرهان في علوم القرآن ج۱ ص ۳۱۸

[4]نقد الأصول الفقهيّة، ص: ۲۸

قرائات سبع بازتاب قرائت قراء امصار در کتاب السبعة ابن مجاهد

شاگرد: به نظر می‌رسد که در مقام اشکال کردن این‌گونه فرموده‌اند.

استاد: حال من الآن یک توضیحی هم عرض می‌کنم. این توضیح در خیلی از جاها به درد می‌خورد. این جور که من عرض می‌کنم؛ تا حال به این دسته‌بندی ندیده ام. چون از چند جا تلفیق کرده‌ام.

ببینید وقتی ابن مجاهد السبعه را نوشت تأثیر بسیار مهمی داشت در این‌که قرائات سبع، به‌عنوان قرائات متواتر جا گرفت. مقدمه کتابش را هم باید بخوانیم. بعضی از مطالب را اشاره وار عرض می‌کنم. ابن مجاهد ابتدا سه منطقه درست می‌کند. می‌گوید قرآن در سه منطقه جغرافیایی در بستر اجتماع بوده است. حجاز، عراق و شام. این تعبیری را دارند. بعداً در این سه منطقه پنج شهر را ذکر می‌کنند. در حجاز، مدینه و مکه -حرمین شریفین-، در شام که همان دمشق است. اما در عراق کوفه و بصره را ذکر می‌کنند. پس پنج شهر می‌شود که از دل آن سه منطقه هستند. در این پنج شهر، برای چهار شهرش یکی قاری را ذکر می‌کنند و برای شهر کوفه سه قاری را ذکر می‌کنند. لذا سه منطقه، پنج شهر و هفت قاری را ذکر می‌کنند. این شد السبعه فی القرائات که کتابش را نوشت. نکته‌ای هم که بسیار مهم است این است: اول شروع می‌کند و می‌خواهد امامٌ فی القرائه را توضیح بدهد. می‌گوید همه مردم و مسلمانان قرآن را می‌خوانند و حتی درسش را هم می‌دهند اما مختلف هستند. می‌گوید کسی که از اعراب سردر بیاورد، نقل ها را بداند و ...؛ این‌ها را خوب توضیح می‌دهد. بعد می‌گوید که من این کتاب را برای چه نوشته ام، می‌گوید نوشتم که هفت نفر نماینده قرائت امصار هستند. پنج شهر هست که در این شهر ها مسلمانان قرائت داشتند. به چه صورتی؟ المتلقی عن الوالهم؛ یعنی این پنج شهر سینه به سینه قرائات را داشتند، از این پنج شهر هفت نفر را انتخاب کردند که نمایندگی دارند برای بازتاب دادن قرائت امصار و قرائت عامه مردم. این کتاب السبعه شد. پس این‌که می‌گویند ابن مجاهد در السبعه خودش در می‌کند، درست نیست. حال توضیحات آن را بعداً عرض می‌کنم.

دو کتاب در شواذ قرائات سبع و معنای صحیح انتساب شاذ به قراء سبع

این جنی در المحتسب می‌گوید این مجاهد می خواست بعد از السبعه که قرائت امصار بود، کتابی را برای خواص بنویسد؛ السبعه فی الشواذ. یعنی من این مجاهد که السبعه فی القرائات را برای قرائت مشهور بین المسلمین نوشتم، حالا خواص را از غیرش محروم نکنم. این جنی می‌گوید ای ایشان نرسید که بنویسد ای اگر نوشته به دست ما نرسیده است. لذا من می‌نویسم. محتسب برای همین است.

اما ...؛ چیز جالبی هست که آن را تحقیق کنید که هست یا نه. شاگرد معروف ابن مجاهد ابوطاهر بغدادی است. خیلی معروف است. کتابی نوشته است. این کتاب مسلماً معروف است. الآن در دست‌ها هست یا نه، من نمی‌دانم. ان شالله به‌دنبال آن می‌روی‌م. کتاب او شواذ السبعه است. یعنی می‌گوید من می‌خواهم شواذ سبعه ای که استاد من نوشته را بگویم؟! این اول اشتباهی است که مرتب تکرار می‌شود. ابوطاهر نمی‌خواهد بگوید شواذ السبعه به‌معنای این است که می‌خواهم شواذ السبعه ای که استادم نوشته را بگویم. ابدا منظورش این نیست. بلکه او می‌خواهد بگوید آن چه که استاد من نوشت قرائت مشهور متواتر از سبعه است. اما روایاتی داریم که به قرائات متفاوت از این قرائات است، اما از سبعه است که شاذ است. پس شواذ ابوطاهر به چه معنا است؟ یعنی شواذ غیر مشهور قراء امصار. منظور او این است. با این حساب حالا فرمایش علامه حلی و بزرگان علماء شیعه و فریقین را ببینید. اینکه می‌گویند قرائت سبع متواتر است نیازی به توضیح دارد.

شاگرد: معنای شواذ السبعه را دوباره بیان می‌کنید؟

استاد: من از تبیان یک عبارتی آوردم. خاطر شریفتان باشد. اگر به خاطرتان بیاید معلوم می‌شود. شیخ فرمودند «اجمع القراء السبعه علی قرائه ...»، بعد فرمودند «و روی فی الشواذ عن عاصم»؛ یعنی خود عاصم که از قراء سبعه است «اجمع». یعنی نقل متواتر از او را همه به این صورت خوانده‌اند. اما یک کسی در یک طریقی این را از عاصم نقل کرده است. این می‌شود شاذ السبعه. یعنی عاصم از قراء سبعه است. شاذ از او این است که شیخ الطائفه از او نقل می‌کند.

شاگرد: خود قرائت شاذ می‌شود؟

استاد: بله، قرائت عاصم شاذ می‌شود ولی عن السبعه است. شواذ السبعه، یعنی من القراء السبع است. قراء سبع هفت نفر معین هستند که شواذ دارند. کسی که به این توجه ندارد به خیالش می‌رسد که شواذ السبعه یعنی بین این قرائات سبعه رایج شاذ وجود دارد. این اشتباه خیلی رایجی است. در ده‌ها کتاب برخورد می‌کنید. لذا نسبت به کتاب المقاصد العلیه شهید ثانی می‌گفتند که شهید در کتابش تناقض گفته است. آخه شهید ثانی که می‌گویند من درس

این رشته را خواندهام، در دو سطر تناقض میگویند؟ یک ذره آدم باورش نمیشود که باید بیشتر تأمل کرد. رفع تناقض به همین بود.

تواتر قرائات سبع

شاگرد: خود سبعه در قرائت افراد نداشتند؟

استاد: داشتند. خود سبعه افراد داشتند، مختار داشتند. مختارات متعددی داشتند. مقدمه تفسیری قرطبی را ببینید. می‌گوید هر کدام از این ائمه سبعه خودشان چند مختار دارند. قرطبی جزاف گو نیست. همینطور است. یعنی کسی که فضای قرائات قرن دوم در دستش نباشد حیران می‌شود. اما وقتی آن فضا به دستش آمد می‌بیند که مشکلی نداشتند. عبارت نافع را خواندم. جالب است که در التبصره مکی برای عاصم هم دیدم. حالا باید تحقیق شود که کدام یک از آن‌ها است.

در اجازه نامه صاحب معالم، شهید ثانی –قبلاً عبارت را از بحارالانوار چاپ اسلامیه صفحه ۱۹۷ خواندم- هست. این بزرگان علماء چه فرمودند؟ فرمودند ما سند قرائت داریم. بعد وقتی سند را می‌فرمودند در فن قرائت از چندین کتاب صریحاً اسم برده‌اند. یکی از آن‌ها تبصره مکی بن ابیطالب بود. استاد دانی. یکی التیسیر خود دانی بود. یکی هم شاطبیه بود که خیلی معروف است. شاطبیه شاطبی. سه کتاب مترتب بر هم است. استاد دانی، مکی بن ابیطالب التبصره را نوشت. التبصره آنی است که در اجازه نامه های علماء شیعه بود که می‌گفتند ما اجازه داریم که تبصره را اقراء کنیم. بعد تیسیر بوده. این‌ها را برای این نکته می‌گویم. در فضای قدمای فقهای شیعه –از قرن دهم به قبل- وقتی علامه حلی می‌گفتند در سبع تواتر مسلم داریم منظورشان این بوده که این شواذ بیرون هستند. چرا بیرون هستند؟

من این را عرض می‌کنم. تحقیقش با خودتان. آن‌ها که می‌گفتند سبع متواتر هستند یعنی همین هایی که ما می‌گوییم. از ابن مجاهد شروع می‌شود و به طریق خاصی در تبصره مکی می‌آید. در تیسیر دانی، و در شاطبیه شاطبی می‌آید. هر کسی قرائات این سه کتاب را ببیند به سبع متواتر قطعی وصل شده که علامه حلی فرمودند «لا خلاف فیه»؛ قطعاً قرآن است. هر کدام از آن‌ها را اگر در نماز بخواند مجزی است. پس شما در فرمایش این فقها ذهنتان را به جای دیگری نبرید. چرا؟ چون این کتاب‌ها در فضای قرائات جا گرفته بود.

شاگرد: این سه کتاب به ابن مجاهد می‌رسد؟

استاد: تبصره بعد از ابن مجاهد است با فاصله حدود صد سال. مکی بن ابیطالب کتاب التبصره را نوشته است. در الشامله نیست اما پی دی اف آن در هند چاپ شده است که من آن را دیدم. همان حرفی را که من به نافع نسبت دادم و چند بار در اینجا خواندم مکی در تبصره به عاصم نسبت می‌دهد. می‌گوید می‌دانید که چرا اختلاف قرائات از عاصم است؟ چون عاصم مختار داشت اما به هر کسی که قرآن می‌گفت مختارش را تعلیم نمی کرد. یکی از او افراد قرائت می‌کرد، یکی از راوی دیگری افراد القرائه می‌کرد. یک جا مختار خودش را می‌گفت. خیلی جالب است. همان حرفی که نافع زد است؛ أ أحرم نفسی من ثواب القرآن؟! کان النافع یقرأ الناس بجمیع القرائات. اذا سأله انسان ان یقرأه بمختاره أقرأه بالختیاره. این برای نافع بود. در تبصره هم هست. پس این سه کتاب در نظرتان باشد. در یک جایی دیدم که شاطبیه و تیسیر از نظر طرق، بیستو‌یک طریق دارند. واحد و عشرون طریقا.

اصطلاح قرائات سبع صغری

اینکه من تکرار میکنم برای این است که هنوز یک مطلب مسلم نیست. این برداشت من طلبه است. من این را میگویم تا به محضر شما عرضه کنم و تحقیق کنید. اینکه علماء شیعه و بزرگان، تواتر سبع را فرمودهاند، سبع متواتر آنها در کتب متعدد فقهی-الآن در مفتاح الکرامه بود که فرمودند تواتر نقل اجماع بر تواتر- ناظر به همین سه کتاب است. این را بدانید. تمام. اول تبصره بود، پشت سرش تیسیر دانی آمد، پشت سرش شاطبیه بود. اگر من بخواهم به اینها متواتر بگویم، روی اصطلاح به اینها سبع صغری میگویم. البته در برخی از جاها دیدم که میگویند سبع صغری. یعنی القرائات السبع الصغری. یعنی فقط بیستویک طریق شاطبیه و تیسیر که متواتر است. به قدری اینها در اعصار معروف بوده -همانطور که ابن مجاهد گفت- که وقتی اینها این قرائات را میگفتند، میگفتند ما داریم قرائت بلاد مسلمین را برای شما بازتاب میدهیم.

شاگرد: به چه مناسبت صغری میگویید؟

استاد: صغری در مقابل کبری ای وسطی است. آنها میگویند کبری. من فعلاً کبری را میگویم، بعد ممکن هست که وسطی کنیم.

پس سبع صغری به چه معنا است؟ یعنی سبعی که از بیستویک طریق ذکر شده است. السبع ابن مجاهد را خلاصه کردهاند؛ طرق السبع ابن مجاهد بیشتر بوده است. این ها آمدند برای اینکه آسانتر شود چهارده روایتی که معروف است «قرآن زبر بخوانی با چهارده روایت» از همین مکی شروع شد. تبصره، تیسیر و شاطبیه. چهارده روایت است. هفت قاری چهارده روایت دارند. چرا سبع صغری است؟ چون بیشتر از بیستویک طریق ندارد. اما این بیستویک طریق برای کسانی که اینها را میخواند کافی است تا او را به متواترات بین قراءالمصار ببرند؛ بین قرائت الناس در حجاز و شام و ... ببرند. لذا علماء شیعه که سند داشتند محکم میگویند که متواتر است. محقق اردبیلی که در حرف شهید اول خدشه کردهاند و نپذیرفتهاند فرمودهاند: «انه لا خلاف فی السبعه»؛ ما در سبعه مشکلی نداریم که قطعاً قرآن است. این عبارت این اجلا بود.

شاگرد: آن بیستویک طریق به چه صورتی بوده؟ یعنی شاطبیه بیستویک طریق تا کجا دارد؟

اصطلاح قرائت، روایت و طریق درعلوم قرآنی

استاد: ببینید اصطلاحی هست که چهار گزینه رباعی دارد که خیلی کاربرد دارد. میگویند قرائت، روایت، طریق و وجه. این چهارتا با هم است. مدام تکرار میکنند. در کتابها هم بزنید میآید. قرائت برای خود سبعه است. به تعبیری خودشان برای «امامٌ فی القرائه» است. همین تعبیری که ابن جزری برای شهید اول آوردهاند. جلوتر عرض کردم من که اینها را ندیده بودم میگفتم شاید ادعای تواتر کردهاند. بعد از اینکه شرح حال خودشان و اساتید ایشان را دیدم و همچنین ابن جزری که معاصر ایشان است میگوید «صحبنی مده و هو امام فی الفقه و النحو و القرائه»...؛ اینها تعبیرهای کمی نیست! میگوید امام! تعبیر «امام» اصطلاح است. ابن مجاهد امام را معنا میکند. در مقدمه السبعه میگوید که امام کیست.

جلوتر عرض کردم یک سنی در مورد ابن شهر آشوب میگوید: «تقدم فی علم القرائات»؛ «تقدم» یعنی امام عصر خود شده. ابن شهر آشوب هم اینچنین است. اینها چنین بزرگانی بودند که اگر یک حرفی میزدند همینطور جزاف نبوده است. قرائت چیست؟ قرائت تنها برای این امام است. امام فعلاً هفت نفر هستند؛ عاصم، نافع، حمزه و ... . اینها که امام در قرائت هستند و ابن مجاهد گفته، اگر طرقی به این امام برسد که در این مسیر از او اختلاف نکنند، این قرائت میشود. پس ما وقتی مجاز هستیم که بگوییم قرائت عاصم که در طریق شاطبیه و تیسیری تبصره، حفص و ابوبکر ابن شعبه از او یک چیز نقل کرده باشند. طرق دیگر بماند؛ فعلاً در طرق شاطبیه، تیسیر و تبصره هستیم. در طریق چهارده راوی، از عاصم دو راوی داریم؛ حفص و ابوبکر بن شعبه بن عیاش. هر کجا این دو با هم اختلاف نکنند، اسمش میشود قرائت عاصم. اما اگر این دو اختلاف کنند میشود روایة حفص عن عاصم، روایة شعبة عن عاصم.

شاگرد: از آنها شاذ در میآید؟

استاد: شاذ نیستند. هر دو متواتر هستند. اصلاً در این شکی ندارند. لذا علامه حلی در منتهی فرمودند «احب القرائات الیّ روایة ابوبکر عن عاصم». اتفاقا ایشان حفص را نگفته اند. روایت را گفتهاند. هر دو هم متواتر هستند. نمیخواهند تواتر را زیر سؤال ببرند بلکه میگوید روایت با قرائت فرق دارد. خب شما میگویید عاصم که یک نفر است، یا این درست میگویید یا او؟ در فضای اقراء این واضحات آنها بوده که عاصم اقراءها داشته است. عاصم سی شاگرد دارد. چون امام بوده مختار دارد. بلکه مختارها دارد و افراد القرائه و افراد الرواية دارد؛ افراد الاختیاری و افراد الرواية. خود حفص خبر نداشت، بعد از مدتی که زن عاصم میرفت دید که قرائت او با ابوبکر با اینکه هر دو شاگرد عاصم هستند مختلف است. از او معروف است. زن استادش عاصم آمد و گفت: شما یکی هستید و هر دوی ما هم شاگرد تو هستیم، او به آن صورت میخواند و من به این صورت؟ گفت بله، این چیزی که من به تو گفته ام از ابی عبد الرحمان سلمی از امیرالمؤمنین علیهالسلام است، آن چه که به ابوبکر گفتم از زر بن حبیش از عبد الله بن مسعود است. این معروف است. ولی خود همین هم چقدر بحث دارد.

پس عاصم به این صورت بود. مانعی ندارد که هم حفص متواتر باشد و هم ابوبکر. قرآن فرخ خوان امین الدوله را عرض کردم. گفتم من آن را دارم. در همین ایران هم چاپ شده است. تجدید چاپ آن هم در ۴۸-۴۷ شمسی بوده است. دوباره تجدید چاپ شده. متن قرآن حفص از عاصم است. در حاشیه آن ابوبکر بن عیاش را هم دارد. شاید حدود پانصد مورد اختلاف این دو راوی است. هر دو هم متواتر هستند. اصلاً فقها گیری ندارند. شما عبارات آنها را ببینید. اصلاً مشکلی ندارند.

شاگرد: عدد بیستویکی را نفهمیدیم از کجا آمد.

استاد: بیستویکی این است که طرق دارند. روایت این شد که حفص و ابوبکر دو تا بشوند. این روایت میشود. دیگر ما قرائت عاصم نداریم چون دو تا از او نقل میشود. حالا به حفص بیاییم، حفص طرق دارد؛ از حفص شانزده راوی نقل میکنند. به این طریق میگوییم. یعنی از راوی این هفت نفر وقتی به سندهای بعدی میآییم میشود طریق. طریق عبید الله بن صباح، طریق عمرو به صباح تا شانزده نفر. حفص شانزده طریق دارد. این طرق است که بعداً نقش دارد معروف باشد یا نباشد؛ بازتابش در قراء الامصار به چه صورت است. ابن مجاهد آمد از طرق خاصی به این هفت تا رساند. طرق هایی هست که مانده است. مثلاً اگر ابن مجاهد از حفص میگوید از شانزده تا سه تا را میگوید. چون اینها معروف بودند. برای او اینها صبغه قراء الامصار داشتند. معروف در بستر جامعه بودند. قرائة الناس بودند. لذا اینها را انتخاب کردند. اما همین حفص طرق دیگری دارد که از او روایت آمده است. بیستویکی طریق یعنی مکی، تیسیر و دانی و شاطبی آمدند چهارده روایت قراء سبعه را با طرق محدود که تنها بیستویکی قرائت بود؛ آن چهارده روایت را من با طرق متعدد؛ بعد از این چهارده روایت طرقی را ذکر میکنند که در مجموع بیستویکی طریق میشود. پس طریق یعنی بعد از حفص. بعد از ابوبکر. بعد از خلف. بعد از چهارده راوی این هفت نفر، طریق میشود. وقتی بیستویکی طریق ما را به رواة اربعة عشر برساند، این میشود طرق شاطبیه، طرق تیسیر... .

شاگرد: بیستویکی برای تکتک این چهارده نفر است؟

استاد: نه، مجموع آنها است. تا آن جایی که من میدانم مجموعش است. البته متأسفانه ما درس اینها را نخواندهایم. ولی به اندازهای که مطالعه کردم به این صورت است. گفتن من زمینهای میشود برای تحقیق شما.

عشر صغری برگرفته از همان بیستویک طریق در سبع صغری

شاگرد۲: یعنی آن چهار ات و هفت ات اتفاقی بیست و یکی شد؟

استاد: بله، یعنی ندانستهاند. بعضی از مواردش هست که نیست. من که النشر را نگاه کردم؛ بعدش که ابن جزری آمد این هفت صغری را عشر صغری کرد. عشر صغری چیست؟ ابن جزری تحبیر نوشت. یکی هم الدره است که به شعر است. مدام شعر میگفت و متن می نوشت. تحبیر التیسیر را نوشت. تیسیر هفت قرائت بود. او آمد از همان طرق بیستویک گانه-یعنی سبع صغری بیستویک طریق داشت، به طرق دیگر کاری نداشت- قراء عشره را آورد. یعنی قراء عشره تنها از بیستویک طریق. ابن جزری تحبیر التیسیر را نوشت. بعد هم آنها را در الدره به شعر هم درآورد. این میشود عشر صغری. عشر صغری یعنی قرائات عشر طبق بیستویک طریق شاطبیه و تیسیر.

شاگرد: کبری و صغری براساس زیاد شدن طریق ها است؟

استاد: بله.

عشر کبری تعدی از بیستویک طریق به هشتاد طریق

خب این ابن جزری است. بعد چه کار کرد؟ آمد طیبة النشر را نوشت. آمد شد عشر کبری. از بیست و یکی به هشتاد تا رساند. وقتی هشتاد تا گستردهتر میشود، میشود نهصد و هشتاد تا. مقدمه النشر را نگاه کنید. یعنی طریق بیست و یکی را از تحبیری که عشر صغری بود -یعنی قرائت عشر را تنها با بیستویک طریق آورده بود- در النشر آورد قرائات عشر را با هشتاد طریق آورد. هشتاد طریقی که وقتی بسط پیدا میکنند میشود نهصد و چهل تا.

شاگرد: به آن چهارده تا است یا به آن هفت تا است؟ بیستویک، هشتاد و ... .

استاد: همه این چهارده تا است. یعنی فعلاً چهارده راوی نبوده اند. از تبصره چهارده تا شدند. در همین قالب ابن جزری جلو آمد. یعنی در تحبیر چهارده راوی را به سبع صغری، کرد ده قاری با بیست راوی. شد عشر صغری. یعنی همه بیست راوی از عشر قرائات را از بیستویک طریق شاطبیه آورد. این شد عشر صغری. یعنی ده قاری، بیست راوی، و بعد از این بیست راوی، بیستویک طریق. اینها برای مرحله اول است. در مرحله بعدی در النشر چه کار کرد؟ همین بیست راوی را با هشتاد طریق آوردند. لذا معروف شده به عشر کبری.

در این چند لحظهای که ماندهاست میخواهم چیزی را تلفیق کنم.

شاگرد: وجه کجا است؟

استاد: در این سه تا [قرائت،روایت،طریق]، میگویند حتماً باید مقری و قاری اینها را ذکر کند. یعنی وقتی اختلاف هست باید بگوید این چیزی که من خواندهام عن عاصم بروایة حفص بطریق اشنانی است. اسم ببرد. اگر نبرد کان مخلاًفی قرائته و اقرائه. اما وجه این است که یک جاهایی میرسد که نیازی نیست طریق و راوی را بگوید. همه وجوه آن جایز است. آن جایی که همه انواعش جایز است و ذکر طریق نیاز نیست، وجه میگویند. یکی از آنها موارد بسمل است.

پنج نوع قرائت

۱و۲) متواتر و مشهور

حال آن چیزی که من می‌خواهم عرض کنم، این است که برای آن یک وسطی بگذارم. ببینید سیوطی در الاتقان مطلب خوبی گفته است. سیوطی می‌گوید ابن جزری در کتاب هایش مطلب خوبی گفته اما نکاتی دارد که خودش دسته‌بندی نکرده است. من دسته‌بندی کردم، خلاصه حرف ابن جزری این است که اگر بخواهیم به قرائات برچسب زنی بکنیم پنج نوع هستند. بعد هم می‌گوید خودم هم یک قسم به آن اضافه می‌کنم؛ المدرج. حال این برای خود سیوطی است. اما سیوطی حرف ابن جزری را خلاصه کرده و می‌گوید پنج نوع قرائت داریم. اول متواتر، دوم قرائت مشهور، سوم قرائت آحاد، چهارم قرائت شاذ و پنجم قرائت موضوع و کذب است. این دسته‌بندی خوبی است. تعریفش را هم قبلاً عرض کردم و الآن می‌خواهم از آن استفاده کنم. متواتر یعنی قطعی است؛ اگر سند هم نداشته باشد مشکلی ندارد. مشهور این است که سند صحیح است و موافق مصحف هست و با عربیت موافق است، و غیر از اینکه سند صحیح است بین قراء هم مشهور است. در بدنه اجتماع مسلمین ممکن است متواتر نباشد اما مشهور بین قراء است.

۳ و ۴ و ۵) قرائت آحاد و شاذ و موضوع

سوم آحاد است. آحاد یعنی قرائتی است که سندش صحیح است اما بین قراء مشهور نیست. چهارم شاذ است؛ در شاذ سند صحیح نیست. قرائتی است که آن را نقل می‌کنند اما سند صحیحی ندارد. به این شاذ می‌گوییم. پنجم موضوع است؛ اصلاً کذب است یعنی می‌دانیم که این قرائت دروغ است.

۶) مدرج

ششم مدرَج است؛ خودش می‌گوید برخی از جاها هست که تفسیر صحابی بوده و در قرائت داخل شده است. یعنی قرائت نیست بلکه مدرج در قرائت است. با این توضیحی که او داده، این تقسیم‌بندی‌ای که من عرض می‌کنم را با هم تلفیق کنید. خیلی عالی می‌شود.

شاگرد: مدرج را دوباره توضیح می‌دهید.

استاد: مدرج یعنی مثلاً یک صحابی آمده به‌عنوان معنای یک لغت چیزی را در مصحفش آورده است. بعد که آن را خواندند گفته‌اند که قرائت فلانی این است. درج در یک چیزی یعنی امری که در شیئی نیست بیایی بین آن درج شود و قرار بگیرد. سیوطی چند شاهد برای آن می‌آورد و می‌گوید خود من به این‌ها رسیده‌ام و این جزری نگفته است.

تصویر سبع وسطی و کبری

چیزی که میخواهم الآن عرض کنم این تلفیق ها است که جالب است. اگر گفتیم که سبع صغری –بیستویک طریق- داریم، اگر گفتیم سبع کبری –یعنی سبع چهارده روایتی که از هشتاد طریق النشر است- خب این تقسیمبندیای که سیوطی دارند را در آن داخل میکنیم. یعنی خودت میگویی که قرائات متواتر داریم، مشهور داریم، آحاد داریم و شواذ داریم. موضوع هم که هیچ. خب این چهارات را که داریم. در موضوع، قطع به کذبش داریم اما در بقیه که قطع به کذب ندارید. علی ای حال هم سند دارد که سند ضعیف است. آحاد، سند دارد که سند صحیح است، فقط مشهور نیست. بنابراین میتوانیم به این صورت بگوییم که ما یک سبع صغری داریم، یعنی هفت قاری که از بیستویک طریق مجمع علیه باشند. جلوتر میرویم، ما هفت وسطی داریم؛ چه کسانی هستند؟ همین هفت قاری از طرق النشر که هشتاد طریق بود ثابت میشوند. پس از بیستویک طریق به هشتاد تا میآییم ولی محدود در همین هفت است.

از اینجا به سبع کبری میرویم. سبع کبری چه هستند؟ سبع کبری تقسیمبندی های بعدی هستند. یعنی شواذ السبعهای که ابوطاهر –شاگرد ابن مجاهد- نوشته بود چه بود؟ شواذ السبعه که شیخ در التبیان فرمودند. یعنی در ورا این هشتاد طریق النشر و ورای این چهارده راوی است. عاصم سی شاگرد دارد؛ سی راوی دارد. فقط که حفص و ابن عیاش نبودند. ما طرق صحیحی داریم که به عاصم میرسد. و چه بسا بین آنها مشهور هم هست. در جامعه، متواتر بین المسلمین نیست اما سند صحیحی دارد که مشهور بین القراء هم هست. اگر ما بیاییم شواذ السبعه را ورا هشتاد طریق متواتر ابن جزری تدوین کنیم؛ مثل شواذ السبعه ابوطاهر. اینجا میشود سبع کبری. حال از وسطی به کبری رفتیم.

سبع کبری یعنی چه؟ یعنی همین سبع هستند اما از غیر حفص و ابوبکر است. از طرق دیگر و روایات دیگر. یا حتی از خود حفص و ابوبکر اما غیر از هشتاد طریق. این میشود سبع کبری بعد سبع کبار. یعنی شما باز میروید از همین هفت نفر که مشهور بودند –لایه بعدی چیست؟- اما آحاد نقل میکنید. آحاد چیست؟ یعنی سند صحیح است اما حتی بین قراء هم مشهور نیست. این هم سبع است، همین هفت تا هستند اما سبعی است که ورا آن عشر است و ورا مشهور است، آحاد است.

آخرین لایهای که مقبول است چیست؟ سبع شواذ است. یعنی سندها صحیح نیست اما خلاصه در کتب هست. در کتب هست اما از همین هفت تا است. از عاصم است، از حفص است اما سند صحیح نیست. این تقسیمبندی تلفیقی است که فعلاً من جایی ندیده ام. ولی اگر اینها را کنار هم بگذارید جالب است. در ذهن شریفتان اینها قشنگ باز میشود. یعنی بعداً وقتی حرف ابوشامه و شهید ثانی را بخوانید –امثال این مطالب را بخوانید- اصلاً به تناقض برخورد نمیکنید. قبلش میگوییم که این سبعه شاذ است پس عاصم روایت شاذ دارد. عاصم که در این شاطبیه شاذ ندارد. همه فقها که صریحاً میگویند چهارده روایت قطعاً متواتر است. اگر میگوییم عاصم شاذ دارد یعنی در لایه هفتم. عاصم مشهور هم دارد.

اعتبار قرائت مشهور با سند صحیح نزد ابن جزری

ان شالله فردا می‌گویی‌م؛ آقای شعرانی به ابن جزری ایراد می‌گیرند. البته ایشان اجل هستند ولی گاهی شاید ابن جزری هم در این مطالب مظلوم واقع بشود. ابن جزری می‌گوید ما در سبعه و عشره چرا فقط بگویی‌م سبعه و عشره متواتر؟! ما سبعه و عشره ای داری‌م که در لایه بعدی مشهور هستند، در لایه بعدی آحاد هستند، در لایه بعدی شواذ هستند. ابن جزری که نمی‌گوید آحاد؛ همین حرفی که سیوطی زد. ابن جزری نمی‌گوید آحاد معتبر هستند. ابدا! ابن جزری چه می‌گوید؟ می‌گوید ورا‌ء این هشتاد طریق النشر من از همین عشره، از همین سبعه قرائاتی داری‌م که متواتر نیست اما بین قرا‌ء مشهور است و سندش هم صحیح است. چرا این‌ها را کنار بگذاری‌م؟!

ببینید چه حمله‌هایی به او کرده‌اند! عجائب! آدم تعجب می‌کند کسی در فضای فنی خودش یک چیزی را می‌گوید اما در اثر این‌که حرف او را نفهمیدند به او می‌گویند ابن جزری از تواتر عدول کرده است! خب کجا از تواتر عدول کرد؟! اصلا‌ً او النشر را برای چهارده روایت متواتر آورده است. او که از النشر عدول نکرده است. او می‌گوید اگر متواتر نیست از این‌ها است. ولی سند صحیح است و مشهور. دقیق این‌ها را می‌گوید. می‌گوید سند صحیح است و مع ذلک اشتهر بین القرا‌ء. چرا بگویی‌م که این‌ها قرائت معتبره نیست؟!

این عرض من است. ان شالله روی آن تأمل بفرمایید. ان شالله فردا برخی از نکاتی که از فرمایش فیض ماند را عرض می‌کنم. صفحه آن را در فدکیه نگاه بفرمایید. من این‌ها را آورده‌ام و رنگی کرده‌ام.

اشتباه در انتساب نفی تواتر به فخر رازی

شاگرد: فخر رازی اشکال کرده بود که اصلاً قرائت سبع متواتر نیست. شهید ثانی در جواب ایشان می‌گویند منظور این نیست که این سبعه متواتر هستند، بلکه انحصار سبعه مراد است. فرمایشی که شما دارید با جواب شهید ثانی نمی‌سازد. یعنی شهید ثانی باید به این صورت می‌گفت که چه کسی گفته سبع متواتر نیست؟! سبع متواتر است علاوه‌بر متواتر بودن شاذ هم دارد. خبر واحد هم دارد.

استاد: من دو-سه نکته ذیل فرمایش شما می‌گویم. اول اینکه کل فرمایش شما هنوز مانده است. در دو-سه سطر بعد در این جزوه مفصل عرض می‌کنم. نکات قبلیش این است: اولاً ایشان نسبت می‌دهند که شهید ثانی دارند جواب فخر را می‌دهند. من هر چه گشتم در کلمات شهید اصلاً ندیدم که حرف او ناظر به فخر باشد. نمی‌دانم ایشان از کجا می‌گویند. اصلاً تحلیل خودشان بوده. تحلیل غیر از استنادات است. خود شهید ثانی باید حرف فخر را بگویند و بعد در کنند. من که پیدا نکردم. حال شما در ذهنتان باشد. تا آن جا برسیم شما پیدا کنید که مستند فرمایش ایشان که می‌گویند این جواب فخر است از کجا است. این اول. دوم اینکه فخر رازی اصلاً تواتر را انکار نکرده است. اصلاً این اشتباهاتی است که بعداً می‌گوییم. کلمات فخر رازی را من در فدکیه آورده‌ام. ذیل صفحه او نگاه کنید. اصلاً فخر می‌گوید اگر بگوییم قرائات متواتر نیست، فهو باطلٌ قطعاً. من ذیلش از مفاتیح الغیب فخر رازی آورده‌ام. می‌گوید ای اهل‌سنت مباد از تواتر قرآن کوتاه بیایید. می‌گوید اگر کوتاه بیایید قرائات غیر متواتر...؛ مثل مشهورِ ابن جزری؛ نویری که شاگرد ابن جزری است همین را می‌گوید. می‌گوید این استاد ما از تواتر کوتاه آمده و گفته مشهور هم خوب است. می‌گوید دراین‌صورت فردا است که هر قرائتی را بیاورند و بگویند این مشهور است. می‌گوید از قید تواتر کوتاه نیایید. آقای شعرانی از نویری تجلیل می‌کنند. در اینجا فخر رازی مشکلی ندارد. در دهها مورد می‌گوید اگر از تواتر کوتاه بیایید روافض زور پیدا می‌کنند. و لذا او یک اشکال علمی کرده که بدون‌بال حلش است. بعد هم خودش جواب می‌دهد. اما نه جواب او ذکر می‌شود و نه اینکه می‌گوید «باطل قطعاً». این عباراتی هم که در اینجا از او آورده‌اند عبارات او نیست. لذا باید عین عبارات او را نگاه کنید. پس دو نکته ذیل آن عرض کردم که ان شاالله مفصل ترش را اگر زنده بودیم عرض می‌کنم.

قرائات مشهوره در وارء عشره

شاگرد۲: اینکه از این جزری مشهور شده و به او حمله شده در مورد غیر چهارده راوی بود؟

استاد: نه، این جزری مطلب خوبی دارد. او کل غیر سبع را هم میگوید. وراء عشره را میگوید. میگوید ما حتی در وراء عشره سندهای صحیحی داریم که بین قراء مشهور است. میگوید چرا اینها را کنار بگذاریم؟!

شاگرد۲: اینکه الآن فرمودید به او حمله شده در کجا بوده؟

استاد: همینجا است. میگویند تو چرا میگویی صرف اینکه قرائت مشهور بود کافی است؟ سند صحیح و شهرت را چرا میگویی؟ بلکه باید متواتر باشد.

شاگرد: از سبع و عشر هم بالاتر باشد.

استاد: بله صریح میگوید. صریحاً میگوید حتی در وراء عشره هم اگر صحت سند داشت کافی است. این عبارت النشر او است.

شاگرد۲: این قسمت از مقدمه النشر را نخواندیم؟

استاد: خواندیم. اما آن طریق ها را نخواندیم. ولی این نکتهای که ایشان میفرمایند را خواندیم. همان اول کار است.

تصویر تواتر در بیستویک طریق چهارده راویت

شاگرد: بیستویک طریق مجزا از هم هستند؟

استاد: اگر شجره اینها نوشته شود خیلی خوب است. کتابی که برای آقای حکمت شادی که از کویت بود، اسمش چه بود؟ او بخشی از اینها را به‌صورت شجره می‌آورد. اما ایشان اصل مشکل کتابش این است که حرف ابن مجاهد را غلط معنا می‌کند. می‌گویی ابن مجاهد گفته که یکی از اینها درست است. درحالی‌که عبارت ابن مجاهد اصلاً این نیست. ان شاالله بحث می‌کنیم. یعنی شما بنویسد عاصم- حفص؛ بعد حفص در النشر دو طریق دارد. عمرو بن صباح و عبید بن صباح. همین دو نفر هستند. یعنی در النشر تنها دو طریق دارد. اما تا شانزده راوی برای حفص هست. در جاهای دیگر شما می‌توانید آن‌ها را ببینید.

شاگرد: این بیستویک طریق فقط طرق خاص هستند که به آن روایت ها طریق هستند؟

استاد: بله. خود شخص می‌گویی که اقرئنی فلان. سند متصل است. اجازات بحاراالانوار را ببینید. مثلاً صاحب غنیه مقری بزرگی هستند. پسر برادرشان -سید جلیل القدر- می‌گویند عموی من این اجازه را به من داده‌اند. عموی ایشان چه کسی هستند؟ صاحب غنیه. سید ابوالمکارم. می‌گویی ایشان به من اجازه داده‌اند. بعد سند خودشان را می‌آورد و به تبصره مکی، به تیسیر دانی. اساتید تیسیر دانی هم معلوم هستند. او هم می‌گویی اقرئنی فلان و.... هم روایه لی دارد و هم اقرئنی. یعنی سندها متصل است تا در جلسه اقراء حاضر نمی شده و نمی شنیده و نمی خوانده -عرض و اداء- به او اجازه نمی داده.

شاگرد:امتیازشان این بوده که متواتر بودند؟

استاد: بله.

شاگرد2: هر کدام از این چهارده تا و بیست و یکی؟

استاد: نه، برای مجموعشان.

شاگرد: چیز زیادی نمی‌شود.

استاد: بله، نکته هم همین است. بعداً عرض می‌کنم که خود زرکشی چه گفت؟ گفت اینها الی ارباب‌ها متواتر است، سندها را هم که نگاه می‌کنید واحد از واحد است. درحالی‌که خود اینها می‌گویند اگر ما اسم استاد می‌بریم برای این است که سند متصل شود. نه اینکه این قرائت را او قرائت

کرده باشد. این قاری نماینده بلد خودش است. نماینده قرائت منطقه خودش است. نه اینکه قرائت او باشد. لذا این بیستویک طریق چرا متواتر است؟ چون طریق هایی است که نمایان گر قرائت است که همه مردم آن قرائت را قبول داشتند. هر کجا آن را میخواند همه میدیدند که از بچگی به گوششان خورده است. و لذا ابن کثیر وقتی در مکه خواند «او من وراء جدر»، سر او داد زد که «ارجع الی قرائه قومک؛ من وراء جدار». چرا؟ چون اهل مکه و مدینه میخواندند «من وراء جدار». بصری ها هم «جدار» میخواندند. عاصم در کوفه «جدر» خوانده است. منظور اینکه سریع میفهمیدند و میگفتند «ارجع الی قرائه قومک».

شاگرد: علتی که این بیستویک طریق به این صورت معروف شد به‌خاطر تبصره و تیسیر بود. ابن جزری در النشر سه تواتر دیگر را هم زنده کرد؟

استاد: تواتر را که در تحبیر زنده کرده. ببینید با عشر صغری تواتر را زنده کرد. شهید اول هم که میگویند تواتر، چقدر چیز میدانستند که ما نمیدانیم. ابن جزری آمد تحبیر التیسیر نوشت. یعنی طرق تیسیر را برداشت، عین همین طرق را برای عشر آورد. پس شد عشر صغری. یعنی ده قرائتی که همه با این بیستویک طریق هستند. طریق ها واحد است.

شاگرد: بیستویک طریق و چهارده روایت.

استاد: دراینصورت میشود بیست راوی. راوی ها فرق میکنند. من توجه نداشتم. خیال کردم که فقط راوی ها را میگویید. کلمه چهارده از ذهن من رفت. این معلوم است. وقتی نگاه کنید راوی ها فرق میکنند. یعنی راوی یعقوب حضرمی –آن سه تا- حفص و .. نیستند. حفص فقط راوی عاصم است. ابن شعبه فقط راوی عاصم است. راوی های حمزه فرق میکنند. هیچکدام از این روایت با هم مشترک نیستند. بله، ابوعمرو دوری، دو-سه تایشان هستند.

شاگرد: یک حفصی داریم که هم در عشر کسائی است و هم در ابوعمرو دوری است.

استاد: بله، ابوعمرو دوری. الآن هم مصحفش چاپ شده. ده مصحف عثمان طه را نوشته است. اول مصحف حفص را نوشت. به نظرم بعد از حفص، ورش را برای الجزائر نوشت. بعد از آن شاذلون را نوشت. تاریخ اینها هست. مصحف هایش هم در اینترنت موجود است. بعد هم دوری را نوشت. سوسی را هم دارد. ده مصحف است با خصوصیتی که هر مصحفی با هم فرق میکند.

اهمیت آشنایی با علوم در طفولیت

شاگرد: سلیقه به خرج میدادند آن را بیست و هشت میکردند. چون اینکه هفت بود، بعد چارده، بعد بیست و هشت.

استاد: من نمیدانم. من که درس اینها را نخواندهام. من الآن بالای شصت سال دارم، تازه با اینها آشنا شدهام. ای کاش در حوزهها بود. زمانیکه ما بودیم تجوید هم رفته بود. خود تجوید خیلی علم مهمی است. لغت در حوزه نیست. چقدر لغت علم مهمی است. اگر طلبه از روز اول لغت ببیند و با لغت آشنا شود و تجوید بخواند و با تجوید آشنا باشد خیلی خوب میشد. در الازهر درس قرائت شاطبیه الزامی است. باید شاطبیه را بخوانند. همین شاطبیه ای که علماء قدیم آن را میخواندند. شهید اول، ثانی و ... . استیدشان را در شاطبیه میگویند. شهید اول میگویند من شاطبیه را نزد فلانی خواندم. حتی خودشان شاید اقراء هم کرده باشند. الآن یادم نیست. شاطبیه منظوم بود و شروحی داشت.

مرحوم آقای حسن زاده در وصف استادشان میگویند استاد ما آقای شعرانی نزد پدرشان شاطبیه را خواندند. حال سند دارند یا نه، نمیدانم. خواندن غیر از سند است. اینکه سند اقراء هم داشته باشند را نمیدانم. گفتند که در مشهد کسی هست که بیست راوی از قرائات عشر را سند دارد. یعنی سند متصل اقراء الی رسول الله صلیاللهعلیهوآله را دارد. به این نحوی که در مشهد گفته اند. ولی آقای شعرانی خواندهاند. لذا آقای شعرانی که از بچگی نزد پدرشان اینها را خواندهاند در مقدمه منهج الصادقین چیزهایی میگویند که دیگران ندارند. این خیلی مهم است که انسان از طفولیت چیزی را بخواند. با فضای آن علم و آن بحث آشنا باشد. به خلاف اینکه یک عمری برود و اینطور بشود.

وقتی آقای حسن زاده وارد قم شدند شاطبیه را هم درس دادند. وقتی ایشان وارد قم شدند درویس را شروع کردند که اولین آنها شاطبیه بود. معلوم میشود که خودشان هم نزد آقای شعرانی خوانده بودند. لذا میگوید وقتی وارد قم شدم کتبی را تدریس کردم، اولین آنها از شاطبیه اسم میبردند. این خیلی است! خود من یادم هست به جاوه که رسیده بودیم شاطبیه را نشنیده بودیم. شما میتوانید حال خودتان را ببینید. چه زمانی بود که شاطبیه را شنیدید؟! در کتب فقهی ما بزنید و ببینید مثلاً در جاوه چند کلمه شاطبیه میآید. صاحب جاوه چند بار اسم شاطبیه را میبرند. یا شرح الشاطبیه.

والحمد لله رب العالمین